

بسم خدا

مرگ آگاهی و مرگ اندیشی

از دیدگاه امام علی (ع) و مولوی

اسماعیل زارعی حاج آقا

استادیار دانشگاه پیام نو

ویراستار

حسین میرزا نیکنام

سرشناسه	زارعی حاجی آبادی، اسماعیل، ۱۳۴۰ -
عنوان و نام پدیدآور	مرگ آگاهی و مرگ اندیشی از دیدگاه امام علی (ع) و مولوی/اسماعیل زارعی حاجی آبادی.
مشخصات نشر	تهران: دانشگاه هرمزگان، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	۱۹۰ ص.
شابک	978-600-7279-18-2
وضعیت فهرست نویسی	فیا
یادداشت	: کتابنامه ص. [۱۷۹-۱۸۱].
یادداشت	: نمایه
موضوع	: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- دیدگاه درباره مرگ
موضوع	: Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661 -- Views on death
موضوع	: مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق. -- دیدگاه درباره مرگ
موضوع	: Mowlavi, Jalaloddin Mohammad ibn-e Mohammad -- Views on death
موضوع	: مرگ -- جنبه های مذهبی - اسلام
موضوع	: Death -- Religious aspects - Islam
موضوع	: مرگ در ادبیات
موضوع	: Death in literature
موضوع	: مرگ در ادبیات - قرن ۷ ق.
موضوع	: Persian poetry -- 13th century
شناسه افزوده	: شناسه افزوده
رده بندی کنگره	: BP ۲۷۲/۲۷۳ ۱۷۴ ۱۳۹۵
رده بندی دیویی	: ۲۴/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۲۲۱۹۰۲

کتاب:	مرگ آگاهی و مرگ اندیشی از دیدگاه امام علی (ع) و مولوی
ناشر:	دانشگاه هرمزگان
مؤلف:	اسماعیل زارعی حاجی آبادی
طراحی جلد:	سینا زارعی
چاپ:	مارال
نویت چاپ:	اول/ بهار ۱۳۹۵
شمارگان:	۵۰۰ نسخه
قیمت:	۱۰۰۰۰۰ ریال

ISBN:978-600-7279-18-2

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۲۷۹-۱۸-۲

تهران - خیابان انقلاب وروپرو درب اصلی دانشگاه تهران - مجتمع تجاری اداری فروزنده - طبقه همکف فروشگاه هرمزگان
 تلفن: ۶۹۰۷۷۱۴ (۰۲۱) - ۶۶۹۵۰۵۵۳ (۰۲۱)
 فروش اینترنتی در تارنمای دانشگاه هرمزگان (مرکز نشر)

۱	مقدمه
۳	واقعی بودن مرگ
۴	قطعی بودن مرگ
۴	عمومیت مرگ
۵	راز آلود بودن مرگ
۵	تلخ شدن زندگی به واسطه مرگ
۶	بی معنی شدن زندگی به واسطه مرگ
۶	استقبال انسانهای بزرگ از مرگ
۷	تحلیل انسانهای بزرگ از مرگ
۷	مرگ خوب و بد
۸	تنهایی انسان هنگام مرگ
۸	اختصاص مرگ آگاهی به انسان
۹	مرگ اندیش بودن پیامبران الهی
۱۱	بخش اول مرگ آگاهی و مرگ اندیشی از دیدگاه امام علی (ع)
۱۲	فصل اول مرگ آگاهی از دیدگاه امام علی (ع)
۱۲	حق بودن مرگ
۲۰	نشانه های مرگ
۲۳	سیطره مرگ
۲۶	عمومیت مرگ
۲۹	فصل دوم مرگ اندیشی از دیدگاه امام علی (ع)
۲۹	تحلیل مرگ
۳۹	نتایج مرگ اندیشی
۷۵	بخش دوم مرگ آگاهی و مرگ اندیشی از دیدگاه مولوی
۷۸	فصل اول مرگ آگاهی از دیدگاه مولوی
۷۸	واقعی بودن مرگ
۸۲	جاری بودن مرگ در تمام مراحل هستی
۸۳	علائم و نشانه های مرگ

۸۹	فصل دوم مرگ‌اندیشی از دیدگاه مولوی
۸۹	پیامبران عامل ایجاد فرهنگ مرگ‌اندیشی
۹۲	ترس از پیامدهای مرگ
۹۶	شاه در چاه
۹۹	مرگ دعوت‌نامه خداوند
۱۰۲	لااقضائیت مرگ و زندگی نسبت به خوبی و بدی
۱۰۸	راه ورود به دنیای مرگ
۱۱۹	مرگ اختیاری
۱۲۱	نتیجه
۱۲۱	به با مرگ بودن
۱۲۱	عمومیت مرگ
۱۲۱	توجه به هشدار نای پیامبران الهی
۱۲۲	طبیعی بودن مرگ
۱۲۲	مرگ، دعوت‌نامه خداوند
۱۲۳	جهان مادی، جهان کهنگی و چهار آخرت جهان نوی و تازگی
۱۲۳	ارزش زندگی در پرتو مرگ
۱۲۵	بخش سوم شباهت‌های دیدگاه امام علی (ع) و مولی در باره مرگ
۱۲۷	واقعی بودن مرگ
۱۲۸	کاروان مرگ
۱۲۹	نقش عنصر زمان در فهم حقیقت مرگ
۱۳۳	مردن پیش از مردن
۱۴۳	بخش چهارم آثار مرگ‌آگاهی و مرگ‌اندیشی
۱۵۳	واقعیت، قطعیت و عمومیت مرگ
۱۵۶	طبیعی بودن مرگ
۱۵۷	تحلیل مرگ با توجه به عنصر زمان
۱۶۲	حل مشکل ترس از مرگ
۱۶۹	یادداشت‌ها
۱۷۹	منابع و مأخذ
۱۸۳	نمایه

آنچه در پی می‌آید نگاه امام علی (ع) و جلال‌الدین مولوی در باره "مرگ" است.

مردم به چند دلیل مرگ را باور ندارند:

اول اینکه تاکنون نمرده‌اند! و اگر مرگی دیده‌اند، مرگ دیگران بوده است و تا آدمی چیزی را خود پیش‌بینی نکرده باشد، باورش برای وی سخت است و مرگ، واقعیتی است که تا وقتی که انسان هست و نمرده است، مرگی در کار نیست و آنگاه که مرگ فرا می‌رسد، انسان وجود ندارد، تا آن را بیابد و در مورد آن قضاوت کند! و به قول اپیکور "مرگ، نابودی و انعدام محض است". (۱)

مرگ پدیده عجیبی است، مانند بسیاری از پدیده‌های دیگر عالم نیست که آدمی آن را بیابد، مورد آزمایش قرار دهد، آنرا بررسی کند و سپس در باره آن به قضاوت بنشیند، بلکه آزمودن مرگ همان و راهی دیار عدم شدن همان است.

اما اهل فن برای حل این معضل راهی جست‌وجو با تشبیه مرگ به خواب و نیز توصیه به مردن پیش از مردن و مرگ اختیاری و مرگ بدای و تولد دوباره و آوردن مرگ به متن زندگی، سعی کرده‌اند نهال باور مرگ را در دل و جان انسان‌ها بکارند.

دومین عامل عدم باور مرگ یا بهتر بگوییم میل به عدم باور و قبح آن به خود که گویا این دیگران هستند که می‌میرند و مرگ به سراغ ما نمی‌آید می‌تواند این نکته باشد که چگونه می‌شود انسانی با هزاران آمال و آرزو پای به این عالم خاکی بگذارد و آنگاه که چشمانش به این جهان باز شد، زیبایی‌های شگفت‌انگیز عالم را مشاهده

نماید و کوه و دشت و صحرا و صخره و دریا با زیبایی‌های فراوانشان در کنار هزاران لذت دیگر از دیدنی و چشیدنی و بوییدنی و... روح او را مسحور و افسون کنند ولی آنگاه که در این دریای افسون غرق است و از شادی و لذت، سرشار، پناگاه از آسمان ندا آید که بربندید محمل‌ها که هنگام رحیل است و گاه رفتن و زمان فرونهادن همه این لذت‌ها و زیبایی‌ها!

اما مرگ باوران و مرگ اندیشانی که همواره چشم بر آسمان دارند و قائل به موقتی بودن عالم دنیا و دوام آخرت و طفیلی بودن زندگی دنیوی و اصالت زیست آخرت، با باور نعمتهای اصل آخرت و اینکه دنیا کشتگاه آخرت است و آدمی با فرونهادن نعمت‌های این دنیا می‌تواند برترین نعمت‌ها را در عالم دیگر به دست آورد، باور مرگ را برای خویش عقلانی می‌بازند.

شاید سومین دلیل مرگ باوری، خشی این باشد که آنان چشم به کشفیات و اختراعات علمی دوخته‌اند و به انتظار دارند مرگ در برابر عظمت روز افزون و شگفت‌آور علوم دقیقه جدید که سنگ‌های پایش گوش فلک را کر کرده است، سر تسلیم فرود آورد!

اما و هزار اما که این علوم اگر هنری داشته باشند، شاید در نهایت بتوانند حضور مرگ را چند صباحی به تاخیر بیندازند، همین و بس و دیگر هیچ!

و به باور مولوی، استمداد از شیوه‌های علم پزشکی به منظور حفر ابدان همچون بهره جستن از امکانات بنایی برای نگهداری خانه در حال فرو ریختن است که در نهایت می‌تواند به سلامت نسبی جسم تا نزول مرگ بیانجامد نه دفع همیشگی مرگ!

شاید دلیل چهارم، بزرگی بزرگان باشد که برخی باور کنند مردن سهم بیچارگان و مستمندان است ولی آنان که سری در این عالم هستند و عظمتی به هم زده‌اند، آنقدر به این بزرگی‌ها شیفته و سرگرمند که فرصت اندیشیدن به مرگ و باور آن ندارند، و

به تعبیر امام علی (ع) اگر قادر بودند حتماً با پرداخت وجهی، مرگ را خریداری می‌کردند! (و تا ابد حیات خویش را تضمین می‌نمودند)

اما واقعیت این است که بزرگی دنیوی که سهل است، اگر بزرگی انسان در حد افضل عالم هستی یعنی پیامبر اسلام نیز باشد، گریزی از مرگ نیست که انک میت و انهم میتون!^۱ ای رسول خدا! همانا تو خواهی مرد و آنان نیز!

دلیل پنجم تشویش و نگرانی و اضطرابی است که به دنبال باور مرگ و اندیشیدن به آن، به جان و روان آدمی رخنه کرده و زندگی را به کام وی تلخ می‌کند لذا عده‌ای با پرهیز از توجه به مرگ کم‌کم مرگ را فراموش کرده و بگونه‌ای زندگی می‌کنند که انگار تا ابد زنده‌اند و این مسأله می‌تواند در کار نیست!

اما صاحب‌نظران بر این باورند که با ارائه تحلیل درست از مرگ، می‌توان در کنار باور آن، زندگی معقول و مطلوبی را از خرد و تفکر و تدبیر و تلخکامی‌ها را از زندگی خود بیرون راند.

اما پاره‌ای نکات مهم که انگیزه شد نگارنده به این مسأله پردازد، موارد زیرند:

۱- واقعی بودن مرگ

ظریفی به طنز نوشته بود: تنها اخبار درست روزنامه‌ها، اطلاعیه‌های تسلیت است!

اما خارج از طنز، روشن است که یکی از واقعی‌ترین وقایع این عالم، "مرگ" است.

هر کدام از ما از آنگاه که دارای قدرت تشخیص می‌شویم تا زمانی که مرگ ما را به کام خویش فرو می‌کشد، به کرات شاهد مرگ عزیزان، دوستان، آشنایان و دیگر افراد

۱. غررالحکم ۸۲۵۴

۲. زمر ۳۰

جامعه بشری هستیم و مرگ آنان همچون تولدشان، همواره پیش چشم ماست و در واقع مرگ، جزیی جدایی ناپذیر از زندگی ماست.

ولی شگفت آنکه عموم انسان‌ها همواره در پی آنند از کنار این جزء مهم زندگی به راحتی عبور کرده و از آن سخن نگویند تا مبادا باعث آزرده‌گی خاطرها و تلخی زندگی‌ها گردد.

اما به گمان نگارنده اتفاقا همین واقعی بودن مرگ، دلیل محکمی بر لزوم سخن گفتن از مرگ - پرداختن به این مساله است و نادیده گرفتن مرگ فقط پاک کردن صورت مساله است!

۲- قطعی بودن مرگ

در زندگی ما انسان‌ها وقایع رخ می‌دهند که دارند که ادراک ما از رخداد آن وقایع ظنی است و ما مطمئن نیستیم این حوادث رخ خواهند داد یا خیر.

آن وقایع هر چه می‌خواهند باشند، قطعا مرگ در زمره آنها نیست.

به تعبیر دیگر مرگ، ضمن واقعی بودن، قطعی نیز هست و همین قطعیت مرگ است که لزوم پرداختن به آن را دو چندان می‌کند.

۳- عمومیت مرگ

مرگ واقعیتهای قطعی است ولی نه فقط برای همسایه!

بلکه واقعی بودن و قطعی بودن آن عمومی است به گونه‌ای که هیچ کس را گزیری و گزیری از آن نیست تا آنجا که قرآن کریم خطاب به گوهر برتر عالم کون و مکان، پیامبر گرامی اسلام (ص) می‌فرماید انک میت و انهم میتون^۱

یعنی مرگ سراغ بزرگان عالم هستی و بلکه سراغ افضل بزرگان عالم حتی اگر آن فرد رسول خدا باشد نیز می‌رود.

ایا عمومیت مرگ در کنار دو ویژگی پیشین نمی‌تواند انگیزه محکمی بر لزوم پرداختن به مسأله مرگ و اندیشیدن در باره آن باشد؟!^۲

۴- راز آلود بودن مرگ

بر اساس داده‌های اسلامی، نیز تجربیات بشری، حقیقت مرگ قابل شناسایی نیست تا آنجا که امام علی (ع) می‌فرماید: در مرگ اندیشه کردم ولی راه به جایی نبردم!^۳

قطعا هدف ما از بحث کردن در باره مرگ، کشف کنه آن نیست ولی همین رمز آلود بودن مرگ، می‌تواند انگیزه مهمی بر نیروی انعکاش جوانب مختلف پدیده مرگ و در نهایت عبرت آموزی و درس گرفتن از آن باشد.

۵- تلخ شدن زندگی به واسطه مرگ

یکی از عوامل مهمی که برخی را از سخن گفتن و اندیشه در باره مرگ باز می‌دارد، تلخکامی‌هایی است که آنان از مرگ دیگران احساس می‌کنند و به همین جهت خود را قانع می‌سازند پدیده مرگ را به فراموشی سپارند و از آن سخن نگویند.

نگارنده بر این باور است که همین تلخکامی‌های حاصل از مرگ دیگران، دلیلی برای لزوم سخن گفتن از مرگ است و در واقع با اندیشیدن در باره مرگ، باید روشن نمود که چرا علیرغم واقعی بودن، قطعی بودن و عام بودن مساله مرگ، و آگاهی آدمی از این امور، باز هم مرگ باعث تلخکامی می‌شود؟! و شاید بتوان با ریشه‌یابی این مساله، دلایل این تلخکامی‌ها را مشخص نمود و البته نه برای اصل مرگ بلکه به منظور کم کردن تلخکامی‌ها و رقم زدن زندگی بهتر و شادتر قدم‌هایی برداشت.

۶- بی معنی شدن زندگی به واسطه مرگ

گفته می‌شود اندیشیدن به مساله مرگ و اینکه این شتر یک روزی بر در خانه ما نیز خواهد خوابید زندگی را برای انسان پوچ و بی معنی می‌کند و باعث افسردگی‌ها و در نهایت خودکشی‌ها می‌شود. بنابر این باید تا آنجا که می‌شود از پرداختن به مساله مرگ اجتناب کرد.

اما به نظر می‌رسد همین نکته نیز می‌تواند انگیزه خوبی برای اندیشه در باره مرگ و روشن ساختن دلایل این بی معنایی و در نهایت جستن راه حل‌هایی برای معنی‌دار کردن زندگی و به حداقل رساندن دغدغه‌ها، تپش‌ها و اضطراب‌های حاصل از اندیشیدن در باره مرگ باشد.

۷- استقبال انسان‌های بزرگ از مرگ

تاریخ بشر پر است از انسان‌هایی که علیرغم امکان داشتن یا به دست آوردن زندگی خوب دنیوی، با آغوش باز به استقبال مرگ رفته‌اند و نه تنها از مرگ نه‌راسیده‌اند بلکه سعادت واقعی خویش را در مرگ جستجو کرده‌اند.

قطعا ریشه‌یابی این استقبال از مرگ می‌تواند ضمن ارائه درس‌های عبرت‌آموز، راه‌های کشف ناشده فراوانی برای مقابله با نگرانی‌های ناشی از مرگ و پیدا کردن راه زندگی سعادتمندانه را فرا راه بشر قرار دهد.

کنکاش مفهوم شگفت‌شهادت و مرگ با عزت، قطعا می‌تواند نکات مهمی را در این خصوص و متعاقب آن راه‌های برون رفت از رنج‌ها و تلخکامی‌ها و پیوچی‌ها را به ما نشان دهد.

۸- تحلیل انسان‌های بزرگ از مرگ

ضمن اینکه صرف پرداختن انسان‌های بزرگ به مساله مرگ به تنهایی می‌تواند به دلیل بزرگی این انسان‌ها، سوه و الگویی برای دیگر انسان‌ها در توجه آنان به مساله مرگ باشد، از آنجا که تحلیل یادداشت از پدیده مرگ می‌تواند عامل مهمی برای هراس انسان از مرگ باشد، روز آوردن به تحلیل بزرگان عالم هستی از مرگ و تعمق در افکار آنان در این خصوص، پدیده نگات مرگ را برای ما قابل فهم‌تر کرده و مقدمات یک زندگی با معنی را پیش روی ما قرار دهد.

۹- مرگ خوب و مرگ بد

اندکی تعمق در زندگی انسان‌های مختلف، آدمی را به این باور می‌رساند که این تقسیم‌بندی بیراه نیست و مرگ خوب و مرگ بد، واقعا وجود دارد.

گفته می‌شود انسان‌ها همانگونه می‌میرند که زندگی می‌کنند، آنان که بد زندگی می‌کنند، بد می‌میرند و آنان که خوب زندگی می‌کنند در پایان، مرگ خوبی در انتظارشان است. اگر این مقدمه را بپذیریم، به دنبال آن باید بپذیریم که پس می‌شود با خوب زندگی کردن، مرگ خوب و زیبایی را برای خود رقم زد! و البته محقق ساختن چنین هدفی مستلزم یافتن زندگی خوب و در نتیجه مرگ خوب است که این

نیز خود در گرو پرداختن به مرگ و زندگی و پیدا کردن ویژگی‌های زندگی خوب و مرگ زیباست!

۱۰- تنهایی انسان به هنگام مرگ!

انسان‌ها همانگونه که تنها به دنیا می‌آیند، تنها نیز می‌میرند.

برخلاف باور عموم، هر انسانی همانگونه که تنها به دنیا می‌آید، تنها نیز از دنیا می‌رود و بلکه گریه در میان جمع زندگی می‌کند، در واقع تنها زندگی می‌کند!

و چقدر ضروری است کنکاش در واقعیتی که فقط یک بار در زندگی انسان رخ می‌دهد! آن هم به صورت فردی نه جمعی! حادثه‌ای که آدمی در آن با هیچ موجود دیگری شریک نیست!

البته روشن است هرگاه سخن گفتن از مرگ به دلیل فردی بودنش و نیز یکباره بودنش ضروری بود، در کنار آن، کلاوبن فردی و یکبارگی و نیز زندگی که آن هم یکبار و به صورت فردی رخ می‌دهد که مرگ نیز خارج از آن نیست بلکه جزئی از زندگی است، چقدر ضروری می‌نماید!

به تعبیر دیگر سخن گفتن از مرگ، سخن گفتن است، امر انتزاعی و عدمی نیست بلکه سخن گفتن از زندگی است و برای یافتن یک زندگی مطلوب، راهی جز پرداختن به مرگ که خود بخشی از زندگی است وجود ندارد!

۱۱- اختصاص مرگ آگاهی به انسان

همه جانداران می‌میرند اما ظاهراً فقط انسان است که هم می‌میرد و هم می‌داند که می‌میرد! یا بهتر بگوییم می‌تواند بداند که می‌میرد!

و این نکته می‌تواند دلیل مهمی بر لزوم پرداختن به مساله مرگ باشد.

در واقع چه تفاوتی هست بین حیوان ناتوان از مرگ باوری که به دلیل این ناتوانی، مرگ باور نیست و انسان قادر به مرگ باوری مرگ ناباور!

۱۲- مرگ اندیش بودن پیامبران الهی

پیامبران الهی به عنوان سفیران به حق خداوند و رابطان بین آسمان و زمین، از سویی خود را پیام‌آوران هدایت دانسته‌اند و از سوی دیگر از مرگ سخن گفته و باور و اندیشه مرگ را در بین مخاطبین خود پراکنده‌اند!

پرسش مهم این است که چه رابطه‌ای است بین هدایت و مرگ‌اندیشی؟!

ما چه به دعوت رسولان الهی یا رمنند باشیم و چه در پی انکار آنان، قطعاً نمی‌توانیم از کنار پیام آنان، بی‌تفاوت بگذریم و بر این مساله که پیامبری که از هدایت بشر سخن می‌گوید که به قول فلاسفه از مقوله وجود است، چرا باید در کنار مساله هدایت (مقوله وجودی)، از مساله مرگ که، بر عدمی است نیز سخن بگوید و مخاطبین خود را به‌اندیشه در باره آن دعوت کند؟!

این دلایل و دلائل ناگفته دیگر است که پرداختن به مساله مرگ و بررسی اندیشه اندیشمندان در این باره را ضروری می‌کند.

البته نویسنده این سطور به هیچ وجه مدعی پرداختن به همه یکایک فوق و پاسخ دادن به تمام پرسش‌های احتمالی در این خصوص نیست چرا که نه در حد ساعت اوست و نه با محدودیت و هدف این نوشتار سازگار است بلکه آنچه نگارنده در پی تحقق آن است بررسی دیدگاه امام علی (ع) و نیز جلال‌الدین مولوی و نیز یافتن شباهت‌های این دو دیدگاه در باره مساله مرگ است.

نگارنده به این منظور موضوع مورد بحث را در چهار بخش مورد بررسی قرار داده است

بخش اول تحت عنوان "مرگ آگاهی و مرگ اندیشی از دیدگاه امام علی (ع) در دو فصل "مرگ آگاهی از دیدگاه امام علی (ع)" و "مرگ اندیشی از دیدگاه امام علی (ع)" بررسی شده است.

بخش دوم به همین مساله در دو فصل از دیدگاه مولوی با همین عناوین پرداخته است.

در بخش سوم، سعی شده است مقایسه‌ای بین اندیشه امام علی (ع) و مولوی در باره مرگ صورت گیرد.

و سرانجام بخش چهارم که به منزله نتیجه‌گیری نهایی نیز هست، به "پیامدهای مرگ اندیشی و مرگ آگاهی"، اختصاص یافته است.